رویکرد انتقادی به «قانون اساسی‌گرایی در صدر مشروطه و موانع آن از منظر سیدجواد طباطبایی»



محسن سعیدی

دانشجوی دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یاسوج

سید جواد طباطبایی، فیلسوف سیاسی معاصر، در پی ریختن طرحی فلسفی به‌عنوان بنیاد نظم سیاسی.حقوقی مدرن در ایران است. می‌توان گفت طرح او پیدا کردن راهی برای بنیاد گذاشتن مدرنیته‌ی ایرانی است. هرچند به‌صورت جزئی‌تر، این امر را در فلسفه‌ی سیاسی پیگیری می‌کند؛ در نگاهی که به تاریخ ایران دارد، یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران را عصر مشروطه می‌داند. اولین مواجهه‌ی ایرانیان با مفاهیم جدید حقوقی، تولد و بسط نظم حقوقی جدید به صدر مشروطه برمی‌گردد. در نگاه طباطبایی، انقلاب مشروطه را در بعد نظری می‌توان یک انقلاب

حقوقی دانست[۱]؛ چراکه در پی حل بحران استبداد، روشنفکران فرنگ‌رفته و فقهای اسلامی، در پی پاسخ به این بحران، به‌دنبال ترسیم طرحی جدید از نظم سیاسی حقوقی بودند. در این میان، آشنایی اولیه‌ی ما با نظم حقوقی مدرن از دریچه‌ی آشنایی با مفاهیمی چون «قانون»، «پارلمان»، «قانون اساسی» و... صورت گرفته است. نتیجه‌ی حقوقی انقلاب مشروطه، ایده‌ای بود که در ذیل آن، طرح جدیدی از نظام حقوقی در ایران شکل گرفته است. این ایده، «تبدیل احکام شرعی به ماده‌ی قانونی» بوده است.[۲] این طرح با تلفیقی از محتوای احکام شرعی با ساختارها و مفاهیم نظام حقوقی مدرن شکل گرفت که موجد نظام حقوقی جدیدی در ایران شد، به‌گونه‌ای که بعد از تقریباً ۱۵۰ سال گذر از مشروطه، کل نظام حقوقی ایران از آن دوران تاکنون در ذیل این طرح قرار دارد. نکته‌ی اساسی که در این میان وجود دارد، این است که به‌علت فقدان دانش نظری، فلسفی و تاریخی لازم نسبت به مفاهیم جدید حقوقی، این نظام حقوقی تلفیقی جدید، بدون پرسش‌های فلسفی درخصوص ماهیت و زمینه‌های فرهنگی-تاریخی مفاهیم حقوقی، شکل گرفته است و همین بحران نظری، موجب آشوب مفهومی در عرصه‌ی نظر و ناکارآمدی‌هایی در عرصه‌ی عمل شده است. نقطه‌ی قوت آثار طباطبایی از حیث این مسئله، توجه به ابعاد نظری تاریخ شکل‌گیری مفاهیم حقوقی چون قانون‌اساسی‌گرایی است.

در تحلیل مشروطه‌گرایی، طباطبایی به‌دنبال بنا گذاشتن بنیادی برای حاکمیت قانون و قانون اساسی مدرن است. در این راستا به

۱. نظریه‌ی حکومت قانون در ایران، بخش دوم، ص۵۳۹
۲. رساله‌ی یک‌کلمه، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، صص ۸.۶

نقادی و تحلیل دو جریان روی می‌آورد: جریان روشنفکران صدر مشروطه و جریان فقهای مشروطه‌خواه. در این میان به دو شخصیت فکری توجه ویژه دارد که آن‌ها را ـ هرچند ناقص ـ در مسیر هموار کردن و شکل‌گیری حاکمیت قانون و قانون‌اساسی‌گرایی می‌بیند: یکی میرزای نائینی از فقها و دیگری از روشنفکران، مستشارالدوله.

به باور طباطبایی، در دوران مشروطه تلاش شد که الگوی حکومت مشروطه و قانون اساسی به‌عنوان یک پدیده‌ی مدرن در ایران پیاده شود، اما موانع جدی در این راستا وجود داشت. موانع شکل‌گیری قانون اساسی در نظر طباطبایی سه چیز است:

نقدی که طباطبایی به جریان روشنفکری صدر مشروطه دارد، این است که برخلاف آنچه در کشورهای اروپایی اتفاق افتاده بود، جریان روشنفکری از درون اندیشه‌ی سنتی ایران بر نیامد و از این رو نتوانست در تحول خود در نسبت میان روشنفکری و اندیشه‌ی سنتی تأمل کند.

۱. بی‌توجهی به سنت قدمایی

نقدی که طباطبایی به جریان روشنفکری صدر مشروطه دارد، این است که، برخلاف آن‌چه در کشورهای اروپایی اتفاق افتاده بود، جریان روشنفکری از درون اندیشه‌ی سنتی ایران برنیامد و از این‌رو نتوانست در تحول خود، در نسبت میان روشنفکری و

اندیشه‌ی سنتی تأمل کند.[۱] به اعتقاد طباطبایی، راه آغاز تاریخ اندیشه‌ی جدید در ایران تنها از طریق مناقشه بر مبانی سنت قدمایی و جدال با آن برمی‌خیزد؛ ولی «جریان روشنفکری به سبب بی‌اعتنایی به نظام سنت قدمایی هرگز نتوانست از چنان شالوده‌ای برخوردار شود که بتواند با مناقشه‌ای بر مبانی سنت قدمایی به جدالی با قدما برخیزد و راه آغاز تاریخ اندیشه‌ی جدید را هموار کند». در این میان، مستشارالدوله، هرچند به‌صورت ناقص، در رساله‌ی «یک‌کلمه» قدم در این راه گذاشت. وی با دریافتی که از مفهوم سنت قدمایی در ایران پیدا کرده بود، برخلاف بسیاری از روشنفکران، می‌دانست که تدوین مجموعه‌های قانونی نیازمند مبانی نظری ویژه‌ای است که او آن را روح‌الاسلام می‌خواند و درواقع، قانون شرع تنها در صورتی می‌تواند به حقوق جدید تبدیل شود که با توجه به الزامات دوران جدید تاریخ ایران و با تکیه بر روح قانون‌ها و مبانی نظری جدیدی تدوین شده باشد. میرزا یوسف‌خان بر آن بود که اعلامیه‌ی حقوق بشر، که در مقدمه‌ی قانون اساسی فرانسه آمده است، یکی از نخستین اسناد حکومت قانون در دوران جدید است؛ و چنان‌که بتوان مطابقت اصول آن را با روح اسلام نشان داد، می‌توان نظام حقوقی جدید ایران را تدوین کرد. تلاش مستشارالدوله در تطبیق اصول حقوق بشر با اسلام بود تا از این طریق، زمینه را برای تبدیل احکام شرع به ماده‌ی قانونی فراهم آورد و حکومت قانون در ایران پا بگیرد.[۲] این رساله، مبنای نظری تبدیل شرع به نظام حقوق عرف قرار گرفت. این نظام حقوقی که نخستین نظام حقوق عرف در

۱. همان، ص ۴۶
۲. همان، ص ۲۰۷

ایران به‌شمار می‌آید، به لحاظ مبانی نظام حقوقی جدید بود و محتوای آن از سنت فقهی برگرفته می‌شد و بر پایه‌ی تفسیر نویی از شرع، مغایرت‌های برخی از مواد آن را با مبنای فلسفه‌ی حقوق جدید رفع می‌کرد.

همچنین سید جواد طباطبایی توجه ویژه‌ای به مرحوم نائینی دارد. به زعم وی، جدال میان آیات نجف و شیخ فضل‌الله نوری از این حیث دارای اهمیت است که در این جدال، بخشی از طرفداران نظام سنت قدمایی با تلقی متفاوتی از مبانی سنت، مبنای نظری استواری برای مشروطه‌ای که خواست جامعه‌ی مدنی نوپای ایران بود، فراهم آورد. در این میان، توجه طباطبایی بیش از همه به نائینی است. سید جواد طباطبایی در تحلیل خود از اندیشه‌های میرزا محمدحسین نائینی، او را به عنوان یکی از مهم‌ترین فقیهانی می‌داند که سعی کرد میان مفاهیم مشروطه و آموزه‌های فقهی شیعه نوعی تلفیق برقرار کند. به باور طباطبایی، نائینی در کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» با استفاده از استدلال‌های فقهی تلاش کرد استبداد را غیرمشروع و مشروطیت را در چارچوب فقه اسلامی موجه جلوه دهد.[1] هرچند با توجه به متن تنبیه‌الامه‌ی نائینی، دغدغه‌ی وی حاکمیت شرع بود و این با حاکمیت قانون به معنای مدرن کلمه تفاوت بنیادینی دارد. بنابراین نمی‌توان نائینی را تفسیری مدرن کرد؛ یعنی نائینی وارد پارادایم تجدد نشده بود و همان مفاهیم جدید را در بستر دنیای سنتی و حاکمیت شرع تفسیر می‌کرد و در نتیجه، بنیادی برای تجدد مبتنی بر فقه اسلامی فراهم نمی‌کند.

۱. دیباچه‌ای بر نظریه‌ی انحطاط ایران، ص۳۲۸

۲- نبود دولت ملی به عنوان پیش‌شرط قانون اساسی:

طباطبایی معتقد است که نائینی از درون سنت کلامی و فقهی شیعه به مسئله‌ی حکومت پرداخته و این امر باعث شده که دیدگاه او محدود به چارچوب‌های سنتی باقی بماند. به گفته‌ی طباطبایی، نائینی حکومت استبدادی را به «سلطنت جور» و حکومت مشروطه را به «نظارت بر قدرت» تعبیر کرد و تلاش نمود که میان آنچه در سنت اسلامی درباره‌ی حکومت آمده و آنچه در مشروطیت مطرح است، پیوندی برقرار کند؛ اما به دلیل محدودیت‌های روش‌شناختی در سنت فقهی، او نتوانست نظریه‌ای مدرن در باب دولت و حاکمیت قانون ارائه دهد. سید جواد طباطبایی در تحلیل خود از اندیشه‌های میرزای نائینی به محدودیت‌های رویکرد نائینی به قانون اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که رویکرد نائینی به قانون به هیچ وجه در پرتو عقل جدید و اندیشه‌ی سیاسی مدرن نبوده است. این بیان نشان‌دهنده‌ی آن است که نائینی مفاهیم اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی را با توجه به روح دیانت تفسیر می‌کرد و در

رویکرد نائینی به قانون به هیچ عنوان در پرتو عقل جدید و اندیشه‌ی سیاسی مدرن نبوده است. این بیان نشان‌دهنده‌ی آن است که نائینی مفاهیم اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی را با توجه به روح دیانت تفسیر می‌کرد و در نتیجه، رویکرد او به قانون در بافت فکر شرعی سنت قدمایی تقویم یافته است.

وی معتقد است که روشنفکران دوره‌ی مشروطه، علی‌رغم نیت اصلاح‌طلبانه، درک عمیقی از مفاهیم مدرن حقوقی و سیاسی نداشتند و بیشتر تحت تأثیر ترجمه‌های ناقص و برداشت‌های سطحی بودند.

نتیجه، رویکرد او به قانون در بافت فکر شرعی سنت قدمایی تقویم یافته است.[1]

طباطبایی همچنین تأکید می‌کند که نائینی «هرگز بحثی در فلسفه‌ی سیاسی نمی‌کرد؛ بحث او معطوف به دریافت‌های فقهی از سیاست بود. در این دیدگاه، سیاست در ذیل شریعت قرار داشت». طباطبایی نائینی را متفکری در میانه‌ی سنت و تجدد می‌داند که در نقد استبداد قدمی مهم برداشت، اما نتوانست نظریه‌ای مدرن از حکومت ارائه کند. به اعتقاد طباطبایی، هرچند نائینی به مشروطیت مشروعیت بخشید، اما همچنان در چارچوب اندیشه‌های کلامی و فقهی سنتی گرفتار بود و نتوانست به درکی مدرن از حاکمیت قانون و دولت ملی برسد. در نظر وی، در شرایطی که دولت به عنوان یک نهاد مستقل از روابط شخصی و قبیله‌ای شکل نگرفته باشد، هرگونه تلاش برای تدوین قانون اساسی به نوعی تناقض گرفتار خواهد شد؛ زیرا قانون اساسی بیش از هرچیز مستلزم یک دولت ملی است.[2] پس وجود دولت ملی پیش‌شرط تحقق قانون اساسی است.

۱. مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ص۱۸۲
۲. زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران، ص۱۵۹

۳. درک نادرست از مفاهیم حقوقی مدرن:

طباطبایی اشاره می‌کند که در ایران، قانون اساسی بیشتر به عنوان یک سند حقوقی و نه به‌عنوان یک چارچوب مفهومی برای تنظیم قدرت و نهادهای حکومتی درک شد. وی معتقد است که روشنفکران دوره‌ی مشروطه، علی‌رغم نیت اصلاح‌طلبانه، درک عمیقی از مفاهیم مدرن حقوقی و سیاسی نداشتند و بیشتر تحت تأثیر ترجمه‌های ناقص و برداشت‌های سطحی بودند. وی درباره‌ی رساله‌ی یک کلمه می‌گوید: « تأکید بر پیامدهای حکومت قانون نکته‌ی مهمی در توضیحات مستشارالدوله است؛ اما او به تمایزهای مبنایی اساسی که میان دو نظام حقوقی وجود داشت، توجهی نشان نداد و از این حیث، رساله‌ی او به زعم اهمیتی که در تاریخ قانون‌خواهی ایرانیان دارد، نمی‌توانست گامی اساسی در تاریخ حقوق در ایران باشد».[1] وی تأکید دارد که یکی از مشکلات اساسی در

> **«مشروطه‌خواهان ایرانی نه درکی درست از اندیشه‌ی سیاسی جدید داشتند و نه توانستند قانون اساسی را به مثابه‌ی یک نظام مفهومی بفهمند؛ بلکه آن را صرفاً به‌مثابه‌ی مجموعه‌ای از مقررات حقوقی تلقی کردند». این مسئله باعث شد که قانون اساسی در ایران بیشتر به عنوان ابزاری سیاسی و نه یک نظام حقوقی بنیادین درک شود و در نتیجه، نتواند به‌درستی اجرایی شود.**

۱. حکومت قانون در ایران، بخش دوم، ص۲۳۰

تجربه‌ی مشروطه و قانون‌اساسی‌گرایی در ایران، ترجمه‌ی نادرست مفاهیم غربی بدون توجه به بستر مفهومی آن‌ها بود. به عقیده‌ی او، «مشروطه‌خواهان ایرانی نه درکی درست از اندیشه‌ی سیاسی جدید داشتند و نه توانستند قانون اساسی را به مثابه‌ی یک نظام مفهومی بفهمند؛ بلکه آن را صرفاً به مثابه‌ی مجموعه‌ای از مقررات حقوقی تلقی کردند».[1] این مسئله باعث شد که قانون اساسی در ایران بیشتر به عنوان ابزاری سیاسی و نه یک نظام حقوقی بنیادین درک شود و در نتیجه، نتواند به درستی اجرایی شود.

۱. زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران، ص۱۴۲